

هشدار جدی!

احساس ضعف و بی ثباتی بیشتر، پس از مرگ خمینی، رژیم را به فکر کستن بقیه زندانیان سیاسی انداخته است

است. با توجه به ترس و وحشتی که این روزها کربابانگیر گردانندگان رژیم شده است و پیوسته آمادگی سپاه و بسیج برای سرکوب هرگونه حرکتی را به رخ می کشند، بعید نیست تصمیم گرفته باشند، بقیه در ص ۲

طبق خبر موثقی که بدست ما رسیده است، یک روز پس از مرگ خمینی، بدستور "سازمان زندانها"، تمام زندانیان سیاسی کرگان رابه تهران منتقل کرده اند. آمران این نقل و انتقال گفته اند که منظور "یکسره کردن" تکلیف زندانیان سیاسی



شماره ۲۶۳، دوره هشتم، سال ششم
پنجمین شماره ۲۳ خرداد ۱۳۶۸

★ یادواره رفیق شهید مهرداد فرجاد آزاد

در ص ۴

سازش موقتی است که در اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران به مناسبت درگذشت خمینی روی آن تکیه شده بود. در اعلامیه بدرستی خاطر نشان شده که "هرگونه سازشی در هرم حاکمیت فقط و فقط می تواند جنبه موقتی داشته باشد. این نظر هم با واقعیات کشور انطباق کامل دارد.

۲۷ اردیبهشت ماه سال جاری، روزنامه اطلاعات در مقاله "مرجع، رهبر و مدیر نظام" از جمله نوشت: "اما باید آندیشید که اگر رهبر آینده مرجع بالفعل نباشد و با گواهی خبرگان به صورت کسی که دارای صلاحیت مرجعیت است معرفی شود، پتانچه در عهد او مراجع تقلید بزرگ و بانفوذ و قدرتمندی وجود داشته باشند که از حیث علمی... و وجهه حوزوی و مذهبی کاملاً نسبت به او ممتاز و شاخص باشند، در اینصورت چگونگی می توان از تعارضات احتمالی و خودبخودی ولو نظری، در عرصه اجتماع و سیاست جلوگیری کرد؟"

به عقیده مفسران داخلی و حتی یاره ای از روحانیون دست اندرکار، چنین وضعی هم اکنون در جامعه حکمفرماست. به دیگر سخن هنوز مرکب فرمان مجلس خبرگان خشک نشده اختلاف بر سر قدرت با اشکال جدیدی آغاز می شود. چند نمونه در تائید این نظر می آوریم.

نبره های مسلح، به ابتکار سپاه پاسداران، در فاصله چند روز دو اطلاعیه منتشر ساختند. در اطلاعیه نخست از قائم مقام فرمانده کتل قوا، یعنی رفسنجانی پشتیبانی می شد. هدف از انتشار این اطلاعیه، آنهم بلافاصله پس از مرگ خمینی یک معنا داشت: سپاه پاسداران به نیابت از همه نیروهای مسلح موجودیت خود را به رخ سران رژیم می کشید و در عین حال بطور ضمنی از رفسنجانی حمایت می کرد. اما، رویدادها در جهت دیگری سیر کرد و مجلس خبرگان خامنه ای را "رهبر" انتخاب کرد. به همین سبب اطلاعیه دوم نیروهای مسلح این بار به حمایت از خامنه ای منتشر شد. بدینسان سپاه پاسداران به "رهبر" جدید فهماند که بدون

بقیه در ص ۲

آرامش پیش از توفان

بلافاصله پس از عزل منتظری از قائم مقامی رهبری جهت جا باز کردن برای نامزد غیر واجد شرایط مندرج در قانون اساسی، شورای بازنگری تشکیل شد. یکی از وظایف این شورا، تصحیح قانون اساسی به منظور در نظر گرفتن شرایط جدید "رهبری" بود. فقط الرجال در جمهوری اسلامی طلب می کرد، مثلاً، "مرجعیت بالفعل" از "رهبری" جدا شود. قاعداً می بایست مسئله "فقیه بودن" رهبر نیز به طریقی کنار گذاشته شود... البته همه این شرایط جدید طبق تصمیم قبلی می بایست از طریق همه بررسی جنبه قانونی به خود می گرفت. هیچیک از این کارها انجام نشده است. بنابراین ماده ۱۰۷ قانون اساسی و دیگر مواد مربوطه "ولی فقیه هنوز هم به قوت خود باقی است.

اگر این نظر صحیح است - که هست - در اینصورت انتخاب خامنه ای از جانب مجلس خبرگان مخالف ماده ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی است و "رهبر" جدید فاقد صلاحیت قانونی است. بموجب این ماده "رهبر" باید مرجع تقلید و مورد پذیرش عموم مردم باشد. خامنه ای نه دارای مرجعیت بالفعل و بالقوه است و نه به عنوان فقیه در جامعه شناخته شده است.

از آنچه گفته شد می توان نتیجه گرفت که پایه های متزلزل "ولایت فقیه" با انتخاب خامنه ای بیش از پیش متزلزل خواهد شد. ساختمانی که سنگ پایه آن با انتخاب غیرقانونی خامنه ای کج گذاشته شده، هنوز پایان نیافته، محکوم به ویرانی است. البته می توان بایک "کودتای" پشت درهای بسته و دادن درجه "آیت الله" به "حجة الاسلام" دیروزی، فردی را به مقام "رهبری" ارتقاء داد، می توان فردی را که تا چندی پیش می نوشتند به هنگام اوگیری جنبش ضدسلطنتی در مشهد نشسته بود و حاضر به شرکت در نظامرات نبود، ناگهان به "سوگلی" خمینی، به "فقیه عالیقدر" که "چون خورشید روشنی می دهد"، تبدیل کرد. اما، نمی توان از میلیونها ایرانی و نیز از همه "امت مسلمان" خواست تا از او تبعیت کنند. چند روز پیش صدای ج. ا. در خطابه ای به جهانیان بدون اندکی کم و کاست گفت که اطاعت از خامنه ای "بر مسلمین جهان واجب" است.

انتخاب عجولانه و غیرقانونی خامنه ای همان

"امیراطور مردم، زنده باد امپراطور!" انتخاب عجولانه و ضد قانون اساسی خامنه ای به عنوان "رهبر" پس از "کشاکش" پشت پرده، آنهم نه به اتفاق آراء، عیناً اجرای این حکم جاری در قرون وسطی را تداعی می کند. فرق در آنجاست که در گذشته مر امپراطوری جانشین خود را قبلاً تعیین می کرد، اما خمینی با عزل "جانشین" خود در آخرین روزهای حیات ضربه مهلکی بر پیکر نظام در حال فروپاشی "اسلامی" وارد ساخت.

طرز انتخاب خامنه ای به "رهبری" ژرفای بحران دامنگیر رژیم "ولایت فقیه" را که در دوران حیات خمینی آغاز شده بود، بار دیگر نشان داد. همه می دانند که قانون اساسی ج. ا. برای "رهبر" شرایط خاصی را در نظر گرفته است. به موجب این شرایط "رهبر" باید، اولاً، "مرجع فقهی مردم و اعلم و وافقه علماء و فقها" بوده و ثانیاً، علاوه بر ایمان و تقوای برتر "در تدبیر و درایت و سیاست و جامعه شناسی و مدیریت" پیشرو باشد. افزون بر این قانون اساسی موجود دارا بودن "مرجعیت بالفعل" را یکی از شرایط عمده "رهبر" می داند.

در گذشته، وقتی منتظری را انتخاب می کردند، گفتند وی دارای همه شرایط مندرج در قانون اساسی است. در اواخر بهمن ماه سال گذشته، رفسنجانی به هنگام گفتگو با خبرنگاران خارجی در پاسخ پرسشی پیرامون مبارزه بر سر قدرت گفت: "... در اینجا هیچکس تردیدی ندارد که آیت الله العظمی منتظری جانشین بلا معارض امام هستند. اصلاً برای ایشان رقیبی در ایران وجود ندارد، ما در مجلس خبرگان چند سال پیش این مسئله را بحث کردیم. نامزد دیگری نبود."

آری، نامزد دیگری نبود. اما، در اینکه "رهبری" منتظری "بلا معارض" باشد، در همان ایام جای تردید زیاد بود. کنار گذاشته شدن منتظری فقط برای آنکه به "وظایف شرعی" خود عمل می کرد، نه تنها عدم ثبات رژیم، بل بی اعتبار بودن تصمیمات مجلس خبرگان را بنماید، یکی از علل تشدید بی ثباتی آشکارا نشان داد. برخلاف ادعای رفسنجانی مبارزه بر سر قدرت نقش تعیین کننده در تصمیم مجلس خبرگان دایر بر عزل منتظری، ایفا کرد. آیا تضمینی وجود دارد که مشابه چنین سرنوشتی در انتظار خامنه ای نیست؟

ما راه پرافتخار شهیدان توده ای را ادامه خواهیم داد!

آرامش پیش ...

حمایت "نیروهای مسلح" هیچ رهبری نمی‌تواند مدت زیادی دوام آورد. البته نباید فراموش کرد که خود نیروهای مسلح هیچگاه یکدست نبوده‌اند و علاوه بر اختلاف عمیق میان ارتش و سپاه، هر یک از آنها نیز در درون خود با انواع تضادها و اختلافها و جناح بندیها روی هستند.

چنین به نظر می‌رسد که خامنه‌ای برای دوره انتقالی و نیز سرپوش گذاردن روی اختلاف دو جناح بر سر قدرت، انتخاب شده است. زیرا، دوفرد دیگر یعنی احمد خمینی و رفسنجانی هم مدت‌هاست برای دستیابی به مقام "رهبری" مبارزه می‌کنند. آنها نماینده دو جناح عمده در هرم حاکمیت هستند. هر دو آنها در برکناری منتظری به‌مثابه سدی برای رسیدن به مقام "رهبری" نقش درجه اول داشتند. اما، اینک رویاروی هم قرار دارند. پیروزی یکی به ناچار باید با سرکوب دیگری همراه باشد. چگونه و از چه راهی؟ آینده نه چندان دور به این پرسش پاسخ خواهند داد.

عکسهای بزرگ احمد خمینی در انبارها گرد می‌خورد. حتماً بزودی "دفتر امام" را که دولتی در داخل دولت بود تعطیل خواهند کرد تا بدینسان از نفوذ احمد به عنوان پسر خمینی بکاهند. اما، احمد خمینی عضو جناحی است که هنوز دارای قدرت است. اظهارات احمد خمینی دایره بر تبعیت از خامنه‌ای هدف معینی را تعقیب می‌کند.

آنچه مربوط به رفسنجانی است، نخستین بر خورد وی به انتخاب خامنه‌ای نشانگر نارضاقتی وی است. تضادفی نیست که او، در مصاحبه با "سیمای ج.ا.ا." از خامنه‌ای فقط به عنوان "شخصیت بسیار مناسبی" یاد کرد و بلافاصله افزود: "امام آثار بسیاری از خود بجای گذاشتند که راه را برای ما به روشنی نشان می‌دهد و ما در تمام زمینه‌ها و موارد از حضرت امام رهنمود داریم." به دیگر سخن او بی‌پرده گفت: نیازی به رهنمودهای خامنه‌ای در هیچ زمینه و موردی وجود ندارد.

در بررسی وضع پس از مرگ خمینی و ادامه مبارزه بر سر قدرت، نمی‌توان و نباید "شاه‌بیت" همه اطلاعاتیها و اعلامیه‌های صادره از جانب نهادها و افراد درباره "باصلطاح" "نامید" شدن "دشمنان انقلاب" را نادیده گرفت. می‌گویند با انتخاب خامنه‌ای باصلطاح دشمنان انقلاب که گویا "چشم به ایام پس از رحلت امام اُمت داشتند" ناامید شدند. تکرار بیش از حد این اندیشه خود دلیل بارز هر اس بی‌اندازه "سران رژیم از آینده" تاریک است. واقعا، اگر همه چیز روبراه می‌بود و هیچ اختلافی میان اعضا مجلس خبرگان و از جمله سردمداران رژیم وجود نداشت و همه باور می‌داشتند که روحانیت حاکم از "رهبر" جدید فرمانبرداری خواهند کرد، نیازی به تکرار اندیشه "پیش گفته نمی‌بود.

ترس از "دشمنان" داخلی هسته مرکزی وصیت‌نامه آقای خمینی را هم تشکیل می‌دهد. خمینی در این نوشته کوشیده تا فلاکت و بدبختی میلیون‌ها ایرانی را زانیده باصلطاح توطئه دشمنان داخلی یعنی مبارزان آزادی و عدالت اجتماعی معرفی کند. انکار این احزاب و سازمانهای مترقی و دمکراتیک بودند که امرهای اداره "سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را در دست داشتند نه خمینی و اطرافیان.

وضع فلاکت‌بار بحرانی جامعه در دوران حاکمیت خمینی برای همه، هم در ایران و هم در برون از مرزهای آن، روشن است. مادر این باره

صدها تحلیل مستند ارائه کرده‌ایم. آیا نیازی به اثبات وجود ۴-۵ میلیون بیکار در ایران هست؟ وقتی وزرا کابینه اعتراف می‌کنند که به علت کمبود ارز برای واردات مواد خام و نیم ساخته و صنایع مونتاژ تعطیل شده‌اند، چگونه می‌توان از صنایع روبه رشد سخن به میان آورد؟ آیا کارشناس واقع‌بینی را می‌توان سراغ داشت که منکر ورشکست تولیدکنندگانی باشد؟ وقتی مامی گوئیم آهنگ رشد اقتصادی صفر است و ایران از لحاظ تولید ناخالص داخلی هنوز به سطح سال ۱۳۵۶ نرسیده، واقعیت را بیان می‌کنیم. آیا نیازی به استدلال وجود تورم سرسام آور در جامعه هست؟ جمهوری اسلامی فقط در یک رشته، یعنی "تولید" اسکناس بی‌پشتوانه مقام اول را در جهان دارد. نتیجه "این" "تولید" گسترش فقر و فساد بی‌سابقه در جامعه است.

آیا نیازی هست که ما روند افت بیش از حد تحصیلی و افزایش تعداد مردودین، تنزل سطح آموزش دانشگاهی و نیز وضع فاکتبار بهداشت در جامعه را به اثبات رسانیم؟ همه اینها از بدیهیات زندگی ماست. مگر آخوندهای حاکم از آلوده شدن نوجوانان مدارس راهنمایی و حتی اطفال کم‌سال دبستانی به هر و تین و حشیش بی‌خبرند؟ ما، این پرش را برای آن مطرح می‌کنیم که در وصیت‌نامه خمینی دانسته و فهمیده "بهشتی" از جامعه فسادزده جمهوری اسلامی تصویر می‌شود. خمینی می‌نویسد رژیم او، نه تنها شهرها، بلکه روستاها را هم آباد کرد. خمینی در زمان حیاتش هیچگاه بخود زحمت نداد تا به میان توده‌ها برود و سری به حلبی‌آبادها و خیابانهای مانند "راه‌پیمان" بزند تا شاهد سقوط انسانها درج.ا.ا. به منجلاب فقر و فساد باشد.

هم خمینی و هم جانشین جدیدش خامنه‌ای از "نظام نوین بر پایه ارزشهای معنوی و اخلاقی" سخن گفته و می‌گویند. خمینی در وصیت‌نامه اش احزاب و سازمانهای مترقی را مخاطب قرار داده و می‌نویسد: "چنانچه وجدان یک انسان را ضعیف می‌شود یا احتمال رسیدن به یک مقام با مبین خود و ملت خود اینگونه رفتار کند". خواهید گفت، مضحک است. آری به نظر ما نه تنها مضحک، بلکه دردآور نیز هست. خمینی همیشه اسانها را گله کوفندی می‌دانست که باید هدایت کرد. در واقع این مردم هستند که امروز می‌پرسند: چگونه "امام امت" واقعیات فاجعه‌بار زندگی میلیون‌ها انسان را برده‌پوشی کرده و تصویر نادرستی از زندگی مردم ارائه داده است. در وصیت‌نامه خمینی از صدها کودکی که مثلا در خیابان "راه‌پیمان" تهران در کثافات می‌لوند و کسی را بنام پدر نمی‌شناسند و همه آنها فرزندان نامشروعی هستند که نتیجه "اتحاد و اتفاق فقر مادی و فرهنگی و عسرت پرستی اند"، سخن بمیان نیامده است. اگر خمینی در ایام حیاتش از آسانها به زمین نزول می‌کرد و گذارش به خیابان "راه‌پیمان" می‌افتاد، حتما در آنجا با "دختران معصومی" روبرو می‌شد که هنوز دوران کودکی را پشت سر نگذاشته به ناچار همچون مادرانشان به بستر شهرت پرستان می‌روند" تا لقمه نانی برای زنده ماندن بدست آورند.

"حلبی‌آباد" منطقه "تهران پارس" نیز از ارغمانهای ارزشهای "اسلام فقهانی" است که جهنم انواع بیماریها، مرگ و ناامیدی نامیده می‌شود. بسیاری از زنان جوان حلبی‌آباد شهادر خیابانهای اصلی اطراف محله به روسپیگری مشغولند. چرا پارک شهر تهران، یعنی "مرکز تفریح و آموزشی" به لانه فساد، بزهکاری، خودفروشی و... تبدیل شده است.

آیا حکام ج.ا.ا. که پیرامون ارزشهای نظام

اسلامی تبلیغ می‌کنند، از "شیوع فساد و فحایح تکان دهنده و تاسف‌آور" در شهرستانها و شهرهای ایران بی‌خبرند؟ اگر اندکی به خود زحمت بدهند و به شماره‌های مختلف بولتن "خبرنامه فرهنگی - اجتماعی" محرمانه و ویژه خود مراجعه کنند حتما این سطور را می‌خوانند: "معضلات ناشی از اعتیاد و مواد افیونی در زاهدان در قالب خودفروشی، اجاره دادن همسران و دختران خردسال و نهایتاً شیوع بیماریهای شدید مقاربتی می‌رود تا این شهر را به پرتگاه سقوط نژادیک نماید".

در وصیت‌نامه خمینی حتی یک سطر درباره همه این مشکلات که وجدان هر فردی را تکان می‌دهد، نوشته نشده است. این حق هر ایرانی است که از سران رژیم بپرسد: چطور وجدان یک انسان را ضعیف می‌شود برای رسیدن به مقام و حفظ آن با مبین و خلق خود اینگونه و حشیانه رفتار کند؟

خمینی در وصیت‌نامه خود ضرورت اشاعه "موهبات" اسلام فقهانی را به سراسر چهار مطرح کرده است. ما فقط چند نمونه از این "موهبات" را به عنوان مشت نمونه خروار ارائه کردیم. در همان "خبرنامه" محرمانه از فروش فرزندان توسط پدران "به بهای اندک" برای امرار معاش دیگر اعضا خانواده و یا از دختر بچه‌هایی که در زاهدان و غیره در "یک شب مورد تجاوز ۲۰ مرد" قرار می‌گیرند، از خودفروشی زنها شهردار، باز برای تامین گذران کودکان گرسنه، از فساد در همدان و شیراز و رشت و لنگرود و... سخن می‌رود.

چنین است ارزشهای نظام نوین اسلامی به ارث مانده از خمینی. خمینی در وصیت‌نامه خود حزب توده ایران را نیز مانند دیگر سازمانهای چپ در زمره "دشمنان انقلاب" نام برده است. ما دشمن انقلاب نبوده و نیستیم. ما دشمن سرخست رژیم هستیم که فجاجع عظیمی را در جامعه بار آورده است. ما دشمن طبیعی رژیم جنایتکار و فسادپروریم، زیرا در راه ایرانی آزاد و آباد، در راه استقرار آزادیهای دمکراتیک و پایان دادن به رنج و محنت توده‌های میلیونی پیکار می‌کنیم.

آکنون، پس از مرگ خمینی، زمینه مساعدی برای گشودن گره‌های کور مشکلات فراهم آمده است. چرا؟! نخست اینکه رژیم "ولایت فقیه" نه تنها اعتبار خود را از دست داده، بلکه عملاً از بین رفته است. انتخاب غیرقانونی خامنه‌ای آخرین ضربه بر پیکر این شیوه ضدانسانی اداره امور کشور بود. ثانیاً، رژیم حاکم عملاً نشان داد که قادر به کشورداری نیست و هیچ برنامه و نسخه‌ای برای علاج بحران اجتماعی - اقتصادی نداشته و ندارد و اصولاً نمی‌تواند هم داشته باشد. برای حل بحران اجتماعی - اقتصادی، قبل از هر چیز نیاز به علاج بحران سیاسی است. مرگ خمینی و موضوع بازنگری قانون اساسی در زمینه‌های رهبری و قوه مجریه و قضائیه و... در جهت ایجاد تمرکز هر چه بیشتر، در مجموع خود تضاد میان جناحها را نه تنها تعدیل نخواهد کرد، بل بر شدت و حدت آن بیش از پیش خواهد افزود. زیرا مبارزه میان رفسنجانی و موسوی بر سر تمرکز قوه مجریه در دست رئیس جمهور از سوئی و رفسنجانی و احمد خمینی پیرامون "حل" معضل رهبری روزبروز شدیدتر می‌شود.

رفسنجانی خواهان چنان اختیاراتی برای ریاست جمهوری است که همانند ریاست جمهوری در ایالات متحده پاسخگوی در برابر مجلس نباشد. در چنین صورتی نه تنها مجلس شورای اسلامی، بلکه

دستها از افغانستان گوتهاه!

هشدار ***

بگذارید افغانیها به افغانستان بازگردند!

برای پیشگیری از هرگونه اقدامی از سوی مردم و به منظور ایجاد رعب و وحشت در جامعه، قتل عام تازه ای در میان زندانیان سیاسی زنده مانده پس از کشتار جمعی را آغاز کنند. احتمالاً زندانیان سیاسی شهرستانهای دیگر را هم مانند زندانیان سیاسی گرگان به تهر ان منتقل کرده اند و منتظر بهانه برای نابود کردنشان هستند. ضمناً از یکی از شهرستانها خبر داشتیم که همه زندانیان سیاسی آزاد شده در سالهای پیش را از نو احضار کرده اند و از آنان با تهدید به مرگ تعهد وفاداری نسبت به رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی را گرفته اند.

همانگونه که شکست در جنگ و ترس از واکنش مردم انگیزه اصلی "خانه تکانی" یعنی قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال گذشته بدستور مستقیم خمینی گردید، اینک بازماندگان و شریک جرمهای او باز هم بیانه راه نجات برای حفظ موقعیت را ایجاد حُفکان و رعب سراسری در جامعه تشخیص داده اند.

باید هشیار باشیم و با بسیج همه نیروها و امکانات جلوی خطر تازه را سد کنیم. روشنگری در میان افکار عمومی مردم جهان و در مجامع بین المللی می تواند کمک موثری برای بازداشتن دستهای جنایتکاران از ارتکاب جنایات هولناک تازه باشد. باید بکشیم تا از جان زندانیان سیاسی مقاوم، این شایسته ترین فرزندان خلق دفاع کنیم.

اقدامات عاجل و فوری و ضروری است!

خامنه ای نیز رویاروی رفسنجانی بعنوان تنها نامزد ریاست جمهوری قرار خواهند گرفت.

بنابراین "آرامش" کنونی جز آرامش قبل از نوفان نبوده نیست. "کودتای" مجلس خبرگان آغاز این نوفان را نزدیکتر کرده است.

کمیته مرکزی حزب توده ایران، در اعلامیه ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، نظر خود را درباره ضرورت اتحاد نیروهای دمکراتیک در این لحظات حساس و سرنوشت ساز، به صراحت بیان داشته و تکرار آن ضرورت ندارد.

در این روزها، در پیوند با مرگ خمینی نظرات گوناگونی از جانب نیروهای اپوزیسیون مطرح می شود. سخن از رژیم "واقع بین" و یا از "آینده" دمکراتیک و غیره به میان می آید. به نظر ما، همه باید بدانند که هیچ حکومت واقع بین و دمکراتی در محدوده قدرت رژیم "ولایت فقیه" نمی تواند بوجود آید. برای اینکه در کشور ما سیاست واقع بینانه عملی گردد و "درهای دمکراسی" برای همگان گشوده شود، فقط یک راه وجود دارد - وحدت عمل همه نیروهای واقعاً دمکراتیک برای تحقیق بخشدین به شعار سرنگون ساختن رژیم "ولایت فقیه". وقت آن فرا رسیده تا نیروهای دمکراتیک به حکم ضرورت لاجله، یعنی اتحاد نیروها پاسخ مثبت دهند. واقعیت این است که هیچیک از نیروهای دمکراتیک و مترقی به تنهایی آلترناتیوی نیستند و نمی توانند باشند. باید اندیشه باطل آلترناتیو یکنانه بودن را تا دیر نشده به کنار گذارد. افزون بر این باید بیکار برای همیشه درک کرد که در شرایط حاضر نباید مسئله "گوناگونی عقاید را به عرصه مبارزه" حاد تبدیل کرد. در عین حال

در حالیکه دولت افغانستان همه راهها را به روی میلیونها افغانی آواره و بویژه روستاییان مناطق مرزی آن کشور با پاکستان و ایران که بابه زور کوچانده شده و یا بر اثر ترس از جنگ، خانه و کاشانه خود را ترک گفته بوده اند، گشوده و آماده است بمحض مراجعت، خانه و زمین و وسایل اولیه زندگی در اختیارشان بگذارد، دولت ایران همچنان مانع از بازگشت آوارگان افغانی از کشور مایه سرزمین زادگاهشان می شود. چرا؟

برای این پرسش هیچ پاسخ معقولی نمی توان یافت. اگر تاجیکان بهانه این کار، حضور سربازان اتحاد شوروی در افغانستان بود، از حدود چهار ماه پیش دیگر حتی یک سرباز اتحاد شوروی در خاک افغانستان وجود ندارد. از سوی دیگر حاکمیت مترقی و مردمی کنونی با اعلام سیاست آشتی ملی و یکپارگی و بردباری در راه پیاده کردن آن نشان داده است که هموطنان آواره خود را با حفظ احترام نسبت به عقاید و مواضع سیاسی شان با آغوش باز می پذیرد و حتی حاضر است آنان را در حاکمیت شریک کند و یک دولت ائتلافی، بر پایه گسترده با شرکت همه نیروهای میهن پرست افغانی تشکیل دهد. پس برای کارشکنی دولت ایران در روند بازگشت افغانیان به میهنشان باید دلایل دیگری وجود داشته باشد.

هدف رژیم جمهوری اسلامی دخالت خشن و آشکار در امور داخلی افغانستان است. رژیم تلاش می ورزد عناصری را که سپاریشان در پاکستان و ایران زیر پوشش "اسلام" ننگترین پیوندهای وابستگی را با امپریالیسم بین المللی و ارتجاع منطقه دارند بر آریکه قدرت بنشانند. گردانندگان رژیم جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده اند که در مورد حکومت آینده افغانستان نمی توانند "بی تفاوت" باشند. گوئی گزینش ساختار سیاسی و شیوه کشورداری نه مربوط به مردم افغانستان، بلکه تابع دستورات سران جمهوری اسلامی است. بی شک نوع حکومت در هیچ کشوری برای کشورهای همسایه بی تفاوت نیست. اگر حکومت ارتجاعی قرون وسطایی ایران حکومت مردمی افغانستان را نمی پسندد قاعدتاً باید چنین حقی را بطرف دیگر نیز داد.

اما سرانجام این مردم افغانستان و ایرانند که باید مستقلاً ساختار سیاسی کشور و نوع حکومت خویش را تعیین کنند و هیچ دولتی نباید حق دخالت در امور داخلی دیگر کشورها و خلقها را داشته باشد.

اینک مردم ایران که خود با مشکلات بی اندازه زیاد اجتماعی و اقتصادی دست بگریبانند و می بینند اکثریت افغانیهای مهاجر می خواهند به سرزمین پدری خود برگردند خواهان برداشتن موانع از سر راه بازگشت آوارگان افغانی

اشتباه نابخودنی خواهد بود، اگر هر یک از ما شرط و شروطی برای وحدت عمل مطرح سازیم. ما معتقدیم یکنانه شرط، پذیرش شعار آزادی و صلح باید باشد.

به میهن خودشان هستند چرا باید در شرایطی مردم ایران بار هممانداری از چند میلیون افغانی را بدوش بکشند که آنان در کشور خودشان می توانند از شرایط بهتری برخوردار باشند.

از این گذشته اعمال زشت "مجاهدین مسلمان" افغانی در ایران که (نباید میان آنان و توده های میلیونی آوارگان افغانی علامت تساوی گذاشت) به قاچاق مواد مخدر از مرزهای شرقی کشور، دزدی، قتل های ددمنشان و دهها جنایت دیگر سرگرمند همه روزه نگرانی عمیق تری را برای مردم ایران فراهم می کند. روزی نیست که روزنامه ها از خبرهای مربوط به قتل های توأم با تجاوز به ناموس مردم از سوی "مجاهدین مسلمان" افغانی خالی باشد. ضمناً بسیاری از سران "مجاهدین مسلمان" افغانی نه تنها در ایران که در سراسر جهان سرگرم قاچاق مواد مخدراند. هنگامیکه میهن ماه هر روز دهها تن در شهرهای مختلف کشور به اتهام توزیع مواد مخدر اعدام می شوند چرا باید سران "ائتلاف هشتگانه" که بخشی از آنان دستشان در دست عمده ترین قاچاقچیان و توزیع کنندگان بین المللی مواد مخدر و اسلحه قرار دارد، راست راست بگردند و مورد پشتیبانی وسیع مالی و نظامی رژیم جمهوری اسلامی باشند؟

مردم ایران که برای بازسازی کشور ویران شده خود نیاز به میلیاردها دلار ارز خارجی دارند شاهدند که چگونه رژیم جمهوری اسلامی درآمدهای اندک ارزی کشور را صرف تجهیز باندهای ضد انقلابی افغانستان با اسلحه و مهمات می کند و میلیونها تومان از بودجه کشور فقیر ایران را برای تامین زندگی مرفه و بی دغدغه سران "ائتلاف هشتگانه" و دار و دسته شان دور می ریزد و عللاً در راستای تحقق خواست و سیاست امپریالیسم آمریکا در منطقه گام بر می دارد.

ما تلاش رژیم جمهوری اسلامی برای دخالت در امور داخلی خلق برادر افغانستان را بشدت محکوم می کنیم و خواهان دادن امکان به آوارگان افغانی برای بازگشت هر چه سریعتر به زادگاهشان و همچنین اخراج ضدانقلاب افغانی، موسوم به "ائتلاف هشتگانه" از ایران هستیم. اینان اگر به راستی قصد خدمت به مردم افغانستان را دارند راه برایشان در میهن خودشان کاملاً باز است و اگر هم می خواهند همچنان با خواست امپریالیسم و ارتجاع همچنان به "جهاد" ادامه دهند بگذارد به مناطق "آزاد شده" افغانستان بروند. مگر خود مدعی نیستند که ۹۰ درصد خاک افغانستان را در دست دارند!

مرگ بر امپریالیسم جهانی به

سرکردگی امپریالیسم آمریکا

یادواره رفیق شهید مهرداد فرجاد آزاد

اصولا آرامش و خونسردی او به جریان پربار کارها در شعبه تبلیغات یاری می‌رساند و همکاری‌اش را تحت تاثیر قرار می‌داد. از ویژگی‌های بارز رفیق مهرداد سادگی، شوخ‌طبعی، بذله‌گوئی و حاضر جوابی‌اش بود. او در بحث‌های جمعی همیشه برخوردی دوستانه داشت و به اتکاء منطقی روشن از آرمان‌هایش دفاع می‌کرد.

هجوم خائنانه گردانندگان جمهوری اسلامی به حزب توده ایران در بهمن ماه ۱۳۶۱، رفیق مهرداد را نیز همراه گروهی از رهبران و کادرهای حزب اسیر دست جنایتکاران ساخت. در ماه‌های اولیه زندان بلاهائی بر سر او آوردند. که قلم از توصیف آنها عاجز است. شکنجه‌ها و "تعزیر" های مداوم و غیرانسانی موجب آن شد که رفیق مهرداد دچار اختلالات شدید جسمی و روحی گردد. وضع سلامتی او تکرانی عمیقی را در میان همزنجیرانش برمی‌انگیخت. اما پس از مدتی او بر اثر دلسوزی رفقای مبعندش توانست از نوت‌عادل جسمی و روحی‌اش را بدست آورد و روی پای خود بایستد. از آن پس داستان مقاومت‌های او در برابر پلیدان جنایتکاری که نام "سربازان صاحب‌الزمان" بر خود گذاشته بودند زبازند دوست و دشمن ...

شرکت فعال رفیق مهرداد در مبارزات جمعی زندانیان و اعتصاب‌های غذا، او را بمثابة رزمنده‌ای آشتی‌ناپذیر، خاری در چشم گردانندگان زندان کرد و نام او در لیست کسانی قرار گرفت که میبایست در اولین فرصت نابود شوند.

شکست مفتضحانه رژیم در ادامه جنک بیپرده برای صدور "انقلاب" و امداد شدن خمینی به نوشیدن "جام زهر" قبول آتش بس، "امام امت" را در معرض رسوائی کامل قرارداد. اینجا بود که خمینی و دستیارانش تصمیم گرفتند برای ایجاد محیط رعب و وحشت در جامعه و جلوگیری از هرگونه حرکتی، دست به کشتار جمعی زندانیان سیاسی بزنند.

از وقایعی که پس از آن گذشت و می‌گذرد همگان آگاهی دارند ولی شاید هنوز بسیاری از رفقا از جزئیات شیوه اعدام رفیق مهرداد فرجاد آگاه نشده باشند. خبر ایستادگی شجاعانه او و ددمنشی تبهکارانه جلادان خمینی بعدها بدست ما رسید. نخستین بار که این خبر را دریافت کردیم باور کردن به آن برایمان دشوار بود. تصور اینکه چند انسان‌نمای مسخ شده، آنها با هویت

واکنشی پر از احساس و دردآلود نشان دادند و پادشاه را گرامی داشتند.

در سال ۱۳۵۷، بلافاصله پس از انقلاب بهمن، رفیق مهرداد نیز همراه دیگر توده‌ای‌های میهن‌دوستی که در تمام سال‌های اقامت در خارج، برای آزاد کردن مردم ایران از یوغ اسارت دیکتاتوری وابسته سلطنتی مبارزه کرده بودند و دلشان تنها بخاطر بهروزی و خوشبختی توده‌های زحمتکش خلق می‌تپید، به میهن بازگشت. او نخست در سازمان جوانان توده ایران مسئولیت‌های سنگینی بعهده گرفت و به تجدید



سازمان آن کمک کرد و سپس در بخش تبلیغات، یکی از همکاریان نزدیک رفیق شهید ابوتراب باقرزاده شد.

رفیق مهرداد در حزب به عنوان کسی که "بیست و چهار ساعت" کار می‌کند شهرت داشت. او در واقع آرام و قرار نمی‌شناخت و همیشه یکپارچه آتش بود. روز و شب از اینجا به آنجا در رفت و آمد بود. به کمیسیون‌های مختلف هفرمندان، نویسندگان و ناشران عضو حزب سر می‌زد و برای پیشبرد امور تبلیغاتی در جلسات آنها شرکت می‌کرد.

رفیق مهرداد فرجاد به علت ویژگی کارهای مجبور بود همیشه مقادیر زیادی اسناد حزبی با خود همراه داشته باشد. در شرایط دشوار و خطرناکی که پیش از یورش پدیدار شده بود، خونسردی ذاتی‌اش در این زمینه بسیار به او کمک می‌کرد.

رفیق مهرداد، کادر برجسته حزب توده ایران و یکی از محبوب‌ترین چهره‌ها و دوست‌داشتنی‌ترین انسان‌ها، در جریان کشتار جمعی زندانیان سیاسی ۱۳۶۱ که در مرداد و شهریور سال گذشته، به دستور مستقیم خمینی انجام گرفت، به گونه‌ای ددمنشانه از پای درآمد.

رفیق مهرداد در سال ۱۳۳۴ در تهران دیده به جهان گشود. هنگام تحصیل در دبیرستان هدف، بر اثر فعالیت‌های اجتماعی کم‌کم توجه ساواک را به عنوان یک "عنصر خطرناک" بخود جلب کرده بود. او پس از پایان دبیرستان در شهر زادگاه خود، در سال ۱۳۴۲ برای ادامه تحصیل به ایتالیا رفت. در ایتالیا بزودی به جمع توده‌ای‌ها پیوست و طی مدت ۱۵ سال، یعنی تا انقلاب بهمن و سقوط دیکتاتوری ستشاهی، نخست به عنوان هوادار و عضو ساده حزب و سپس مسئول رفقای حزبی در ایتالیا، همه نیرو و توان خود را در خدمت مبارزه در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی گذاشت. او بخاطر مسئولیتی که بر عهده داشت پیوسته در سفر بود و به رفقای حزبی در رم، میلان، پادوا، پروجا و دیگر شهرها سرکشی می‌کرد. با رهبران سندیکاهای کارگری و بسیاری رفقای کمونیست ایتالیایی روزانه سروکار داشت و از سوی همه آنها همانند یک هم‌رزم و همسنگر پذیرفته می‌شد. نجابت ذاتی، رفتار متین، خوشروئی، پشتکار و انسان‌دوستی او چیزی نبود که از نظرها پنهان بماند. رفیق مهرداد نماینده حزب ما در ایتالیا بود و به اعتبار مقام خود با احزاب و سازمان‌های سیاسی و صنفی و سندیکاهای کارگری ایتالیا تماس می‌گرفت ولی رفتار شخصی او خود موجب بالا رفتن اعتبار حزب ما در چشم محافل اجتماعی ایتالیا می‌گردید.

فعالیت‌های پر دامنه و موثری که در سال‌های پیش از انقلاب در ایتالیا انجام می‌گرفت با نام سازمانده اصلی آنها رفیق مهرداد فرجاد آزاد پیوند نزدیک داشت. زمانیکه از مجسمه معروف روزبه در ایتالیا پرده برمی‌داشتند، رفیق مهرداد عضو هیئت نمایندگی حزب توده ایران بود و در دیدار و گفتگو با انریکو برلینکوئر - دبیرکل فقید حزب کمونیست ایتالیا - شرکت داشت. از همین رو بسیاری از کمیته‌های شهری حزب کمونیست ایتالیا و فعالان سندیکائی این کشور پس از آگاه شدن از اعدام وحشیانه رفیق مهرداد

جاوید باد خاطره تابناک شهیدان راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح!

آزادی

بی شک

امسال نیز در بن آن دره
زمستان سخت و سرد گذشته است.
حتما دوباره
آن درخت سیب وحشی
بر سر آن سنگ سیاه
در دل آن کوه کبود
یکپارچه به گل نشسته است.
(با خود می اندیشد زندانی)
بر لبش لبخندی می گذرد
در چشمش برق شادی
با نگاه، خط پرواز
کبوتری را دنبال می کند
که در آسمان
به پیشواز بهار می رود.

م. مهرگان

پانزدهمین سالگرد شهادت پرویز حکمت جو، قهرمان توده‌ای

آگاه و تیزتر شدن آتش کینه و انتقام نتیجه دیگری در پی نداشت. خانواده اش برای تحویل گرفتن پیکر بی جانش به بیمارستان "بهار" مراجعه کردند. جلادان ساواک که در آنجا حضور داشتند به خانواده اش اجازه ندادند که تمام پیکرش را ببینند. فقط چهره و پاهایش را نشان دادند و همان کافی بود. در کیچ گاه های او دو علامت سوختگی دیده می شد و ناخن های پایش نیز سیاه بود.

پس از انقلاب عوامل "ساواک" اعتراف کردند که رفیق حکمت جو در اثر شکنجه به شهادت رسیده است.

رفیق حکمت جو، پس از شهادت زندگی جاودانه اش را در وجود ادامه دهندگان راهش باز یافت.

قهرمانان زنده اند
قهرمانان هماره زنده اند

۲۴ خرداد، پانزدهمین سالگرد شهادت رفیق شهید پرویز حکمت جو است. در سال ۱۳۵۳ رژیم آدامکش شاه - ساواک کوشید تا با حیوانی ترین شکنجه ها روح بزرگ این قهرمان توده ای را که آوازه مقاومت پهلوانی اش تمام خاک میهن را در نور دیده و به خارج از مرزها رسیده بود درهم شکند. نبردی سهمگین و نابرابر در شکنجه گاه آغاز شد. در یک سوم دوران "عاری از مهر" و در سوی دیگر رفیق حکمت جو که جز ایمان به راه حزب و مردم هیچ سلاحی در دست نداشت. این نبرد نابرابر بر حیات قهرمانانه رفیق حکمت جو نقطه پایان نهاد، اما دژ خیمان شاه به خواست های بهیمی خود دست نیافتند. پرویز با آوازه پایمردی اش به ستاره ای درخشان در جنبش کمونیستی و کارگری کشور تبدیل شد.

روز ۲۴ خرداد ۱۳۵۳ روزنامه "آیندگان" نوشت که پرویز حکمت جو به علت مبتلا شدن به مرض اوره درگذشت. این خبر دروغ جز استهزاء مردم

ایرانی، دست به چنین کار زشتی زده باشند ما را به عنوان ایرانی شرم زده می کرد. انسان های شرافتمند مایلند فکر کنند که دشمنان شان هم مانند خودشان پای بند به اخلاق انسانی هستند و حدود پذیرفتند شده معینی را در مناسبات میان انسان ها رعایت می کنند. اما معلوم شد که "سربازان خمینی" برآستی از انسانیت بوئی نبرده اند و از هیچ جنایت زشتی نسبت به هموطنان خود رویگردان نیستند.

در این مورد ما نامه های زیادی دریافت کردیم. از جمله رفیقی نوشت: هنگامیکه گروهی از رفقا را که مهرداد در میان شان بوده است برای اعدام می برده اند او شروع به خواندن سرود حزب می کند. هرچه آدامکشان تلاش می کنند او را ساکت کنند موثر واقع نمی شود. در اینجا مراسم اعدام راقطع می کنند و رفیق مهرداد را دوباره به داخل زندان می برند، زبانش را می برند و او را با دهان پر از خون برمی گردانند و همراه دیگران اعدام می کنند. این جنایت هولناک در تاریخ معاصر ایران پای خمینی و رژیم جنون و جهل و جنایت او نوشته خواهد شد و روزیکه همه مردم ایران به واقعیت امر پی ببرند، دستور دهندگان و مجریان آن، از زنده و مرده، از لعن و نفرین خلق در امان نخواهند ماند.

بدرود رفیق مهرداد! هنگامیکه خمینی دستور قتل تو را صادر کرد چهل و چهار سال بیشتر نداشتی. تو اینکه این شش سال زندان در رژیم جمهوری اسلامی قاعدتا باید چهره تو را بصورت پیرمردی تکیده در آورده بوده باشد. ولی ما تو را با همان چهره نجیب شاداب و خندان و با همان خطوط بزرگواری سرشتی بخاطر سپرده ایم و یاد تو به همین صورت نزد نسل های کنونی و آینده توده ای، نزد همه نیروهای مترقی ایرانی همیشه زنده خواهد ماند.

مجلس با زهم مسلوب الاختیار تر

جمهوری اسلامی تا آن درجه قانون شکنانه بود که علیرغم موافقت خمینی، با مخالفت و مقاومت گروهی از نمایندگان مجلس روبرو گردید، بگونه ای که ۴ روز پس از انتشار مصوبات برای "برنامه ریزی و اجراء"، رفسنجانی در مقابل نمایندگان مجلس ناگزیر به ایراد سخنان زیر شد:

"سوالی در ذهن بعضی از نمایندگان بود که سیاست هایی را که شورای عالی بازسازی اعلام کرده بعضی ها خیال کردند که معنای آن سیاست ها این است که مستقیما به اجرا می رود و دولت باید اجرا کند... بدون عبور از مجلس آن سیاست ها قابل اجرا نیست و به هیچ نحوی موردی از آنها برای اجرا به دولت داده نمی شود... قرار ما اصلا از اول همین بوده و برنامه هم همین است که بر اساس آن سیاست ها که قابل بحث است، آقایان... می توانند مطرح بکنند، دوباره در شورا مطرح بشود. اینطور نیست که دگم و متحجر بایستیم بگوئیم همان است که گفته شده است" (کیهان - ۶۸/۲/۲۴).

بدینسان رفسنجانی مصوبات شورای بازسازی را که به عنوان مصوبه قانونی برای "برنامه ریزی و اجراء" از سوی ریاست جمهوری به نخست وزیر "ابلاغ" شد، فاقد قوت و اعتبار قانونی اعلام می دارد. این در حالی است که اولاً، برخلاف سخنان رفسنجانی، آنچنان که در جمهوری اسلامی مرسوم است، مصوبه ای که برای

بمقیه در ص ۷

اخیرا، پس از قانونگذاری های پیاپی "مجمع تشخیص مصلحت نظام"، به عنوان نهادی قانونگذار در کنار مجلس شورای اسلامی، شاهد سبز شدن نهاد قانونگذار تازه ای بنام "شورای بازسازی" بودیم. این نهاد، مرکب از "روسای سه قوه و نخست وزیر و وزیر مربوطه در هر بخش" که بدستور خمینی برای تعیین "سیاست ها و اولویت های بازسازی کشور پس از جنگ" تشکیل گردید، نتیجه کارش را پس از "تقدیم" به "محضر رهبر کبیر انقلاب اسلامی" بعنوان "مصوبات" در واقع قانونی "برای برنامه ریزی و اجراء" بوسیله خامنه ای به دولت "ابلاغ" کرد. حال قطع نظر از روح و مضمون و ماهیت "برنامه بازسازی" کشور پس از جنگ که در راستای تضعیف بخش دولتی و تحکیم بیش از پیش مواضع اقتصادی و مالا سیاسی کلان سرمایه داران و بیانگران منافع آنان در حاکمیت و نیز گسترش زمینه های وابستگی اقتصادی و مالی کشور به امپریالیسم است و به موقع خود باید به آن پرداخت، صرف تدوین و تصویب "برنامه بازسازی" از سوی "شورای بازسازی" و قوت قانونی بخشیدن به مصوبات آن از طریق "تقدیم" به "رهبر"، از نقطه نظر شیوه قانونگذاری و نحوه عملکرد قوه مقننه در جمهوری اسلامی که با بن بست و بحران روبرو شده قابل تعمق و بررسی است.

پیش از هر سخنی باید خاطر نشان سازیم که روند تصویب و ابلاغ "برنامه بازسازی" از سوی شورای بازسازی حتی در چارچوب قوانین

اعتیاد

يك تبصره "كوچك"

رادیو صدای جمهوری اسلامی خبر داد که "بر اساس الحاق یک تبصره به قانون بودجه سال ۱۳۶۸ کشور که با حضور اعضا شورای نگهبان مورد بررسی قرار گرفت، شرکتها، موسسه‌های دولتی و موسسه‌هایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است، دارای مقررات استخدامی خاصی هستند، در سال ۱۳۶۸ از افزایش هر نوع حقوق، دستمزد فوق العاده و مزایا ممنوع شدند".

این تبصره "کوچک" که تصویب آن بعنوان خبری کم اهمیت از صدای جمهوری اسلامی پخش شد، در واقع بازتابی دهها و صدها هزار نفر انسان ارتباط دارد. زیرا طبق این تبصره کلیه شرکتها و موسسه‌های دولتی از هر گونه افزایش حقوق دستمزد پرسنل خود منع می‌شوند. همچنین در این تبصره از موسسه‌هایی صحبت می‌شود که "شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و... معلوم نیست که این مؤسسات چه نوع مؤسساتی هستند؟ آیا این تبصره بهانه‌ای نخواهد بود تا بسیاری از مؤسسات خصوصی نیز "با ذکر نام" خود را در شمول این قانون در آورند؟ جالب است؛ در حالی که هر قانونی در جهت ایجاد محدودیت ولو جزئی برای زالوهای کلان سرمایه‌دار، بعنوان "مباينت با شرع" رد می‌شود، در این مورد از دید شورای نگهبان جای هیچگونه تکرانی نیست. از نظر آنها کلیه اقداماتی که علیه زحمتکشان و اقشار کم درآمد انجام گیرد، کاملاً با "شرع انور" مغایرت دارد. آیا این سیاست عقول و رویای شورای نگهبان منافع غارتگران اجتماعی را نشان نمی‌دهد؟ چگونه است که حتی یک قانون آبکی و بی‌مصرف که تحت فشار افکار عمومی مثلاً در مبارزه علیه محترکین طرح می‌شود، ماهها و گاه سالها در پرده محای شورای نگهبان می‌ماند ولی چنین قوانین و تبصره‌هایی بی هیچگونه بحث و کنکاش فقهی بی سر و صدا به تصویب می‌رسد؟

در این روزها علیرغم تمام سانسورها، رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی سرشار از ابراز ناراضیاتی و اعتراضات گسترده مردم علیه تکرانی هولناک و تورم فزاینده است. بهای اجناس مورد نیاز مردم به حد غیر قابل تصویری رسیده است.

باید از سران رژیم پرسید: چرا کمبودهای بودجه عمومی کشور از راه افزایش مالیات بر درآمد سرمایه‌داران تأمین نمی‌گردد؟ آن هم در حالی که به اعتراف خود دست اندرکاران دستگاه دولتی، بخش خصوصی و بخصوص سرمایه‌داران بزرگ حتی برای بخش ناچیزی از درآمدهای عظیم خود نیز مالیات نمی‌پردازند؟ چرا شکاف موجود بین هزینه‌ها و درآمد دولت از جیب نقدینه‌داران (همان صاحبان ۱۵۰۰ میلیارد تومان) پر نمی‌شود؟ چرا و بر چه اساسی در حالیکه کشور ما شاهد پالانترین نرخ تورم است، دستمزدها و حقوقها باید ثابت بماند؟ آیا می‌باید احتیاط در اموال فقط مشمول محترکان و نقدینه‌داران است؟

این را همگان می‌دانند که اقتصاد جمهوری اسلامی دچار بحرانی ژرف و گسترده است. سران رژیم که با عملکرد ضد خلقی خود مسئول عمده ایجاد این بحران هستند، می‌خواهند چون گذشته بار عواقب آن را بدوش زحمتکشان بگذارند. تردیدی نیست که در آینده، با گسترش بیش از پیش بحران اقتصادی، این شیوه تشدید خواهد شد. باید با این سیاست به مقابله برخاست.

انواع حشرات موذی و انتقال دهنده بیماری از سر و کول معتادان و در و دیوار آن بالا می‌رود. درباره این مرکز "بازپرووی" خوفناک روزنامه کیهان چندی پیش نوشت: "این مرکز بازپرووی بیشتر شبیه "نورخانه"های قرون وسطی بود. بیماری گال و انواع بیماریهای پوستی در شمار عادی‌ترین بیماریهایشمار می‌آمدند... این مرکز با آمار ۲۰۰ نفری خود تنها یک مددکار در اختیار دارد که اگر او ۲۴ ساعته هم کار نکند، فرصت جواب سلام دادن به مددجویان را پیدا نمی‌کند... (کیهان، ۶۸/۱/۲۷). واقعیات سرسخت از جمله تجربه سالیان سال فعالیت ناموفق مراکز بازپرووی در شرایط عدم تحول در زندگی اجتماعی-اقتصادی جامعه و انسانها گواه بارزی بر بی‌تحرک بودن اینگونه چاره اندیشی‌هاست. دوسال پیش نیز که موضوع دستگیری و بازپرووی معتادان چون امروز مطرح بود، هوشیار، مدیر کل امور انتظامی وزارت کشور در این باره گفت که "کار ما شده فقط زندانبانی و نمی‌توانیم بازپرووی کنیم" (روزنامه ج.ا. ۶۶/۲/۲۳). انصاری، مسئول سازمان زندانهای کشور نیز اعلام داشت: "در زمینه زندانها متأسفانه تا بحال با زندانهای ما بازدهی لازم را نداشته و با بازدهی منفی داشته است... در حال حاضر بین ۶۲ تا ۶۵ درصد زندانبان ما متأسفانه منتهین به مواد مخدر هستند... و باز شاهد مثال گویاتر آنکه، روزنامه کیهان می‌نویسد: "هم اکنون بیش از ۹۹ درصد معتادان بازپرووی شده، بدلیل همین بیکاری و... پس از مدتی... مجدداً معتاد می‌شوند" (کیهان، ۶۸/۱/۷).

آری در شرایطی که بحران ژرف اجتماعی-اقتصادی سرایای جامعه را فرا گرفته، حکومت دیکتاتوری بر کشور فرمانرواست و پیامدهای طبیعی حاکمیت نظام سرمایه‌داری وابسته از جمله بی‌عدالتی و اختلافات عمیق طبقاتی، فقر و بیکاری و بیسوادی و بی‌سپاری در ابعادی گسترده بچشم می‌خورد، انتکاری جز رشد مفساد و آلودگیهای اجتماعی و از جمله روی‌آوری مجدد معتادان بازپرووی شده به اعتیاد، ناپسندیده است. در جامعه‌ای که در آن به اعتراف رئیس سازمان بهزیستی "۲۰ تا ۴۰ درصد اهالی در زمره "محرومین و مستضعفین" هستند (کیهان، ۶۸/۲/۳) یعنی در زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ در جامعه‌ای که در آن ارتش عظیم بیش از ۵ میلیون بیکاران هر روز انبوه‌تر می‌شود و زحمتکشان شاغل با حقوقها و دستمزدهای اندک زیر بار کم‌رشدگی تورم و گرانی بیش از پیش شانه خیم می‌کنند؛ در جامعه‌ای که طبق آمارهای رسمی حدود ۴۰ درصد مردم بیسوادند و بیش از ۲ میلیون نفر مسکن مناسب ندارند؛ در جامعه‌ای که در آن آزادیهای فردی و اجتماعی به خشن‌ترین شکلی سرکوب می‌گردد، جوانان و نوجوانان از ابتدائی‌ترین مواعید زندگی انسانی، وسایل سرگرمی و تفریحات سالم محرومند و هیچ چشم انداز مطمئن و روشنی برای آینده خود نمی‌بینند، طبیعتاً راه برای گسترش انواع مفساد و بیماریهای اجتماعی از جمله اعتیاد بازمی‌گردد. به باور ما نخستین شرط برای سوزاندن ریشه اعتیاد، نه دستگیری و محاکمه معتادان و براه انداختن اردوگاهها، که ایجاد تحول بنیادی در زندگی جامعه است.

اول مرداد ماه مهلت شش ماهه برای ترک اعتیاد معتادان به مواد مخدر بسر می‌آید و معتادان بعنوان مجرم دستگیر و محاکمه و مجازات می‌شوند. چنانکه صدای جمهوری اسلامی اعلام داشت در جلسه‌ای که "ستاد مبارزه با مواد مخدر" در روز ۴ خرداد با حضور نخست وزیر برگزار کرد، "میزان افزایش و ظرفیت دستگیری و محاکمه معتادان از سوی مراجع انتظامی و قضایی تعیین و مناطق جدید در اردوگاههای کار و مراکز کار-درمانی برای بازسازی معتادان مشخص شد".

بدینسان دور ناز "مبارزه برای ریشه کن کردن قاچاق مواد مخدر و اعتیاد" که با "مبارزه" قابل و جدی با قاچاقچیان آغاز شد و طی آن تا کنون بیش از ۷۰۰ تن بعنوان "قاچاقچیان عمده یا بین‌المللی" در ملا عام، در میدانهای شهرهای گوناگون به چوبه اعدام سپرده شده‌اند، وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. رژیم از این راه می‌خواهد باصطلاح ریشه‌های عمیق و سرطانی اعتیاد را بخشکاند و زندگی میلیونها معتاد را از نابودی نجات دهد. رژیم و کارگزارانش بر آنند که با جوارو جنجال و تکیه و بیبند، براه انداختن اردوگاههای کار یا راهی ساختن معتادان به "مراکز بازپرووی" و اعدام قاچاقچیان و معتادان و بطور کلی تشدید فضای رعب و وحشت می‌توانند این درد اجتماعی را درمان کنند و یا حداقل جلوی رشد و گسترش فزاینده آنرا بگیرند. آنان بتئونه‌ای درباره "سحر" اقدامات اخیر خود سخن می‌گویند که گویی بر ای نخستین بار است که دست به چنین اقداماتی می‌زنند. حال آنکه در سالهای گذشته عین همین نسخه بارها برای درمان این درد پیچیده و از جمله زمانی به زحمت خنثالی به اجرا گذاشته شده است. ولی نتیجه چه شد؟ نتیجه آنکه در مرداد ماه سال ۱۳۶۱ در سینار بررسی مسایل مربوط به اعتیاد و مواد مخدر گفته شد که "تعداد معتادان نسبت به گذشته ۲۹ برابری شده است" (اطلاعات، ۶۷/۱/۲۰).

البته در ۷ سال بعد از آن نیز تعداد معتادان همچنان بگونه‌ای سرسام آور افزایش یافت بطوریکه روزنامه کیهان ۷ فروردین ماه سال جاری نوشت: "برکسی پوشیده نیست که اعتیاد، مخصوصاً لودگی به "هروئین" در این چند ساله، ابعاد بسیار گسترده‌ای بخود گرفته... و این بلای خانمانسوز بیشترین قربانیان خود را از میان نسل جوان این خاک برمی‌گزیند".

در حال حاضر رژیم اساساً بر آنست که با دستگیری و اعزام معتادان به "اردوگاههای کار و مراکز کار-درمانی" می‌تواند به بازپرووی معتادان بپردازد. بجاست به این نکته نیز اشاره کنیم که "مراکز بازپرووی" در قاموس جمهوری اسلامی چیزی جز جهنم محرومیت هان نیست که در آن معتادان محروم از ابتدائی‌ترین نیازهای حیاتی همانند غذا، درمان و بهداشت در شرایط غیر انسانی اسیر می‌شوند. یکی از بزرگترین مراکز بازپرووی، مرکز شورآباد کهریزک است. در شورآباد که در بهترین حالت ظرفیت پذیرش ۹۰۰ نفر را دارد، همواره بیش از ۲ هزار و گاه بیش از ۴ هزار معتاد حضور دارند. کلیه معتادان در این مرکز باید از غذا و امکانات زیستی اندک پیش‌بینی شده برای ۹۰۰ نفر استفاده کنند. از این رو معتادان همواره از گرسنگی رنج می‌برند. از بهداشت و درمان نیز در این مرکز خبری نیست. شش و ساس و کک و دیگر

مجلس بازم * * *

"برنامه ریزی و اجراء" ابلاغ می‌شود، قاعدتا همه مراحل قانونی را پشت سر گذاشته است، بخصوص وقتی که "رهبر" هم پای آن مهر نائید و موافقت بزند. ثانیاً، اگر "برنامه بازسازی" مصوب "شورای بازسازی" با بحث و وارد شدن تغییرات احتمالی و سرانجام تصویب در مجلس شورای اسلامی اعتبار قانونی می‌یابد، دیگر چه لزومی به توسل به "امام امت" و تشکیل چنین نهادی بوده است.

روشن است که رژیم با تشکیل نهادهای گوناگون قانونگذاری، گذشته از تبعات و جنبه‌های مختلف اجتماعی، هزینه‌های مادی سنگینی از بیت‌المال بهدر می‌دهد. برای نمونه یادآور می‌شویم که "شورای بازسازی" یا "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در حالی بادم و دستگاه عریض و طویل و کادرو بودجه مستقل شروع به کار قانونگذاری می‌کند که مجلس شورای رژیم با ۲۷۰ نماینده بحساب مردم ایران دقیقه‌ای بیش از ۴۰۰ تومان هزینه دارد.

صرفنظر از اینکه مصوبات "شورای بازسازی" در عین جنگ و دعوای بین جناح‌های درون و پیرامون حاکمیت چه آخر و عاقبتی پیدا می‌کند، می‌توان گفت که تعدد مراکز تصمیم‌گیری و قدرت قانونگذاری و سپر و سرنوشتی که قوانین در جمهوری اسلامی دارند، در ماهیت امر نشانگر بحران ژرف و ریشه‌داری است که قوه مقننه را همانند قوای مجریه و قضائیه در چنگ خود می‌فشارد.

پدیده وجود تعدد مراکز قانونگذاری در جمهوری اسلامی اساساً زائیده ساختار حکومت قرون وسطایی رژیم "ولایت فقیه"، اختلافات عمیق بین جناح‌ها و ناتوانی نظام حاکم در حل مسائل اجتماعی و اقتصادی است. آمار طرح‌ها و لوایح مورد بررسی و از تصویب گذشته مجلس از آغاز فعالیت تاکنون بروشنی بر این واقعیت مهر تأیید می‌زند. بر پایه آخرین آمار ارائه شده از سوی رژیم، مجلس در ۱۲۷۷ جلسه خود ۱۵۷۴ طرح و لایحه را مورد بررسی قرار داده و از این میزان تعداد ۷۲۹ طرح و لایحه (یعنی حدود ۴۶ درصد) مورد تصویب قرار گرفته است (صدای ج.ا. ۶۸/۲/۷۰).

در جمهوری اسلامی ظاهراً بر طبق قانون اساسی، مجلس به عنوان "تبلور اراده ملت" باید نقش قانونگذار را ایفا نماید و اختیارات آن حتی فراتر از قانونگذاری تعیین شده است. برپایه ماده ۷۶ قانون اساسی، مجلس عملکرد قوه مجریه را نیز زیر نظر می‌گیرد و از حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور برخوردار است. ولی در عمل مجلسی که رژیم خود آن را با نمایندگان دستچین شده و در آب هفت دریا شسته پر کرده است، ملعبه دست "ولایت فقیه" و نهادهای نوپنید قانونگذارش می‌گردد. حتی اخیراً در جریان بازنگری قانون اساسی زمینه آن فراهم می‌گردد که با افزایش و تمرکز اختیارات قوه مجریه در دست رئیس‌جمهور، قوه مجریه را بر قوه

مقننه مسلط سازند. بدینسان محافل قدرتمندی در حاکمیت، شرایط فعال مایشائی قوه مجریه و شالوده‌های "قانونی و شرعی" تشدید بازم بیشتر خصلت ضد دموکراتیک رژیم "ولایت فقیه" و تبدیل شدن قوه مقننه به آلت دست و فرمانبر بی‌چون و چرای قوه مجریه را مهیا می‌کنند. برخاسته از این واقعیت است که مثلاً یکی از نمایندگان مجلس به نمایندگی از جانب جمعی از همفکران خود ضمن ابراز "نگرانی" از این روند، می‌گوید:

"در قوه مجریه تغییر قدرت بین هیئت دولت و نخست‌وزیر و مقام رئیس‌جمهور تا جایی که این قدرت، یک قدرت نامحدودی نباشد و در اختیار مجلس بوده و قدرت مسئولی باشد قابل پذیرش است. ولی اگر این قدرت، یک قدرت سخت و غیر مسئولی شده و از اختیار مجلس خارج شود، یک نوع دگردیسی قدرت بوجود می‌آید و در حقیقت در ساختار قانون اساسی تغییر ایجاد می‌شود و در اینصورت آن چیزی که نباید بشود، می‌شود.

... در هر جایی که قوه مجریه قدرت اصلی را داشته است، وقتی مشکلات اجتماعی بوجود می‌آمده است، قوه مجریه بخاطر خلائی که احساس می‌کرده است، از مکانیسم‌هایی استفاده کرده تا خلا قدرت او را بپوشانند و متأسفانه در بسیاری از کشورها، این خلا قدرت توسط اعمال امنیتی و پلیسی پوشانده شده است و یا اقداماتی انجام شده است که قانونی نباشد و یک قدرت مصنوعی به هیئت حاکمه می‌دهد..." (اطلاعات - ۶۸/۲/۷۷).

همینجا تذکر این نکته ضروری است که این نماینده بگونه‌ای درباره بهره‌گیری از "اعمال امنیتی و پلیسی" برای پوشاندن "خلا قدرت" توسط قوه مجریه سخن می‌گوید که گویی در سال‌های پس از انقلاب، ده‌ها هزار انسان بی‌گناه بجرم آزادی‌خواهی و میهن‌دوستی از جمله قربانی "خلا قدرت" نشده‌اند. افزون بر آن، وقتی پیامدهای "اعمال امنیتی و پلیسی" رژیم در سال‌های گذشته یعنی جاری شدن جوی‌های خون برای این نمایندگان مجلس رژیم هنوز جلوه و نمایی ندارد، می‌توان حدس زد که فردایی که تسببت به آن ابراز "نگرانی" می‌کنند، اگر "اعمال امنیتی و پلیسی" در مقیاسی که آنان در تصور دارند، بوقوع بپیوندد، چه فاجعه‌ای برای مردم ایران ببار می‌آید.

در پایان خاطر نشان می‌سازیم، اصولاً در هر کشوری که نسیم دموکراسی و قانونیت از فراز سر آن گذشته باشد و شالوده نظام و مناسبات اجتماعی بر رعایت آراء مردم و نمایندگان آنان استوار باشد، قوای حکومتی و نهادهای منبعث از آنها با حفظ استقلال و وابستگی نسبی، از وظایف و اختیارات قانونی معینی برخوردارند و قوا و نهادهای حکومتی حق ندارند عرصه فعالیت قانونی یکدیگر را نقض کنند. در عین حال حیطه اختیارات قوه مقننه نیز بیشتر از دو قوه دیگر، در پیوند نزدیک با آنهاست و بر عملکردشان نظارت فعال دارد. ولی در جمهوری اسلامی که

در روزنامه‌های مجاز

ارمغان جنگ

در مقاله "برنامه ریزی و توسعه - التوری توسعه" "اطلاعات"، از سلسله مقالات "... و بالاخره اقتصاد" آمده است: "طبق گزارشهای سازمان برنامه خسارت چنگی تا پایان سال ۶۱ بالغ بر ۱۶۲/۷ میلیارد دلار بوده است (۸۲/۷ میلیارد دلار خسارت مستقیم و ۸۰ میلیارد خسارت غیر مستقیم). و باز طبق گزارش کمیسیون اقتصادی برآورد خسارت چنگی مجموع خسارت مستقیم و غیر مستقیم چنگی تا شهریور ۱۳۶۴ بالغ بر ۳۰۹ میلیارد دلار بوده است که می‌توان خسارت چنگی از شهریور ۱۳۶۴ تا تیرماه ۱۳۶۷ (پذیرش قطعنامه) را نیز برآورد کرد". نویسنده می‌افزاید: میزان این خسارت عظیم از مجموع درآمدهای نفتی ۱۴ ساله بیشتر است.

"شیر پاستوریزه بدون سوبسید"

"شیر پاستوریزه بدون سوبسید" هم به بازار آمد. نتیجه این شد که "میزان توزیع و فروش مستقیم شیر توسط دامداری‌ها (غیر پاستوریزه) در واحدهای صنفی لینی تا ۴۰ درصد کاهش یابد." "اطلاعات" می‌نویسد: "قیمت شیر و فرآورده‌های لینی در ماه جاری همزمان با اعلام طرح توزیع شیر ("پاستوریزه بدون سوبسید") افزایش یافته بود، ولی در اولین روز موجب شد که قیمت‌ها برای هر کیلو شیر از ۲۶۰ ریال به ۲۵۰ ریال و هر کیلوماست از ۲۲۰ ریال به ۲۰۰ ریال در واحدهای لینی کاهش یابد". در ادامه می‌خوانیم: "هر لیتر شیر "پاستوریزه بدون سوبسید" به قیمت ۱۷۲ ریال به واحدهای صنفی تحویل داده می‌شود و آنها موظف هستند که شیر را به قیمت ۱۸۰ ریال به مصرف کنندگان عرضه کنند." "اطلاعات" ۱۹ اردیبهشت ۶۸.

صرفنظر از چند نرخ بردن قیمت شیر و ماست می‌بینیم که نسبت به سال‌های اول انقلاب حداقل قیمت شیر (آن هم نه برای همه، بلکه برای آن کسانی که می‌توانند "خارج از نوبت" به آن دست یابند) تقریباً ۹ برابر شده است. در آن زمان هر شیشه شیر پاستوریزه حدود ۲۵۰ گرم به بهای ۵ ریال در اختیار مصرف کننده قرار می‌گرفت، یعنی کیلویی ۲۰ ریال و حالا ۱۸۰ ریال. به این می‌گویند "عدل اسلامی".

ساختار حکومتی قرون وسطایی "ولایت فقیه" بر آن حاکم است، یک فرد بنام "ولی فقیه" می‌تواند با اختیارات نامحدود، چارچوب فعالیت و عملکرد نهادهای به اصطلاح قانونی گوناگون را تغییر دهد و در عمل با ایجاد نهادهای جدید و غیرقانونی، نهادهای دیگر را مسلوب‌الاختیار سازد. وضع قوه مقننه شاهد گویای این واقعیت است. بدینسان تحت حاکمیت رژیم "ولایت فقیه" هیچ قوه‌ای از جمله قوه مقننه و هیچ نهادی از جمله مجلس برخلاف حقوق و اختیاراتی که مثلاً قانون اساسی برایش معین می‌کند، نمی‌تواند جایگاه قانونی و واقعی خود را داشته باشد. چرا که شخص "ولی فقیه" با اختیارات بی‌مرز و کران خود می‌تواند در هر عرصه و زمینه‌ای دخالت کند.

باز هم درباره تحولات اخیر در چین

چند صد هزار نفری در یک شهر می‌توانند "نمایندگان" یک خلق یک میلیارد و یکصد میلیونی باشند؟

رهبران حزب و دولت جمهوری خلق چین در بیانیه‌ای خطاب به مردم حساب دانشجویان تظاهرکننده را از افرادی که با کمک از خارج به اقدامات ماجراجویانه و ضد دولتی - از آن جمله آتش زدن ده‌ها اتومبیل نظامی، تانک، زره پوش و نیز غارت مغازه‌ها و آتش زدن اتوبوس‌ها و غیره - جدا می‌کنند. در بیانیه گفته می‌شود که خواست دانشجویان درباره آزادی‌های دموکراتیک و مبارزه با فساد و ... با موضع حزب و دولت هیچگونه مغایرتی نداشته و ندارد. اما از سازماندهندگان هرج و مرج به عنوان ضدانقلاب نام برده می‌شود. در بیانیه خاطر نشان می‌گردد که هدف از اعلام حکومت نظامی به هیچ وجه سرکوب تظاهرات دانشجویان نیست بلکه جلوگیری از هرج و مرج و ایجاد نظم و آرامش است.

کمیسیون بازرسی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در بیانیه‌ای که هشتم ژوئن خطاب به اعضای حزب منتشر ساخت، از همه آنان خواست تا با مراعات انضباط آهنین در مبارزه علیه هرج و مرج طلبان به نیروهای مسلح کمک کنند. در این بیانیه در عین حال خاطر نشان می‌شود افرادی از اعضای حزب که در آتش‌سوزی‌ها و هرج و مرج‌های اخیر شرکت کرده‌اند، از صفوف حزب کنار گذاشته خواهند شد.

چنین است مجموعه اخباری که در هفته اخیر منتشر شده است.

اکنون دیگر همه می‌دانند که در چین جنگ داخلی جریان نداشته و ندارد. حرف بر سر زدو خوردی است که میان تظاهر کنندگان و نظامیان به هنگام حکومت نظامی روی داده است. از نقطه نظر ما این زدو خوردها که به کشته شدن تظاهر کنندگان و نیز سربازان منجر شده، قابل تأسف است. درباره تعداد کشته شدگان اخبار ضد و نقیضی وجود دارد. رسانه‌های گروهی غرب کشته شدن چندین هزار تن را در پکن مطرح می‌کنند، حال آنکه طبق ارزیابی رسمی مقامات دولتی و نظامی شهر پکن، تا ششم ژوئن سال میلادی جاری، جمعا هفت هزار تن از شهروندان و سربازان و پلیس زخمی و سیصد نفر کشته شده‌اند. افزون بر این چهارصد سرباز نیز مفقود الاثر گردیده‌اند و از سرنوشت آنها خبری در دست نیست. به موجب پرسش‌نامه‌ای که دانشجویان پر کرده‌اند، تعداد دانشجویان کشته شده از ۱۳ نفر تجاوز نمی‌کند. البته این ارقام مربوط به پکن است. احتمالاً در دیگر شهرهای چین نیز در جریان زدو خوردهای خیابانی عده‌ای کشته و زخمی شده‌اند.

به هر حال چنانکه گفتیم رویدادهای هفته‌های اخیر چین که منجر به کشته شدن انسان‌ها شده قابل تأسف است. اما به حکم منطق در اینگونه موارد نباید پا را از چارچوب عقل سلیم فراتر گذارد و شورش و طغیان را دامن زده، کاری که امپریالیست‌ها در ارتکاب کامل دارند. یک نمونه دیگر: رسانه‌های گروهی غرب با اصرار و ابرام می‌خواستند نشان دهند که میان سربازان و افسران در شهر پکن زدو خوردهای خونینی در جریان است و در این مورد حتی نوشتند که این زدو خورد میان هنگ‌های شماره ۴۸ و ۲۷ در حوالی

وضع در پکن و برخی از شهرهای جمهوری خلق چین پیچیده است. اخبار رسیده ضدو نقیض هستند و این تصادفی نیست. هم اکنون دو نوع اخبار - اخبار رسمی خبرگزاری چین و اخبار منتشره در رسانه‌های گروهی غرب - پیش روی ماست. هیچ یک از این خبرها با همدیگر تطابق ندارند. بررسی اخبار مندرج در رسانه‌های گروهی غرب در فاصله یک هفته اخیر، بیاتر آن است که گردانندگان ارگان‌های تبلیغاتی در جهان غرب هدف ویژه‌ای را دربرخورد با رویدادهای اخیر چین تعقیب می‌کنند. آنها چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟ ما بدون اینکه به علل و عوامل زاینده این تبلیغات وسیع و می‌توان گفت ضد چینی بپردازیم، نکات چندی را که با واقعیت مطابقت ندارد، خاطر نشان می‌کنیم:

از نخستین روز آغاز تظاهرات دانشجویان (درباره این تظاهرات و خواست‌های دانشجویان ما در هفته پیش مقاله‌ای نوشتیم و نیازی به تکرار آن نیست) ارگان‌های تبلیغاتی غرب می‌خواستند چنین وانمود کنند که گویا مردم چین مخالف حزب کمونیست و دولت آن کشور هستند. اما واقعیت چنین نبود. رسانه‌های گروهی غرب برای اثبات این نظر انواع شایعات را که اکثرا بیش از چند روزی "عمر" نداشتند، پخش می‌کردند. مثلا بلافاصله پس از اعلام حکومت نظامی در پکن از مخالفت نظامیان با نخست وزیر سخن به میان آوردند. هنوز چند صباحی نگذشته بود که نوبت به دن سیائو پین رسید. رادیوها و تلویزیون‌ها و مطبوعات غرب به جهانیان اعلام کردند که "مرد نیرومند" چین (لقبی که رسانه‌های گروهی غرب به دن سیائو پین داده بودند و سال‌ها برایش تبلیغات می‌کردند) در بیمارستان فوت کرده است. سپس شایعه سوء قصد به نخست وزیر چین بر سر زبان‌ها افتاد. آیا این اخبار مندرج در مطبوعات به اصطلاح "آزاد" جهان غرب با واقعیت همخوانی داشت؟ هشتم ژوئن ۱۹۸۹ تلویزیون‌های جهان غرب نخست وزیری را که به او به اصطلاح سوء قصد شده بود، در صفحات خود سالم و در حال سخنرانی به نمایش گذاشتند. باید خاطر نشان سازیم که به نوبه خود خبرگزاری رسمی چین و رسانه‌های گروهی آن کشور همه شایعات منتشره در غرب را تکذیب و آنها را بی‌پایه و اساس خوانده بودند.

نمونه دوم شایعه جنگ داخلی در چین است.

فرودگاه پکن. می‌داده است. در کنفرانس مطبوعاتی که در روز ششم ژوئن در پکن تشکیل شد، سخنگوی حکومت نظامی صریحا این شایعه را تکذیب کرد و خاطر نشان ساخت که هتدها با شماره‌های پیش گفته هیچگاه در حوالی فرودگاه و یا دیگر نقاط پکن مستقر نبوده‌اند.

رسانه‌های گروهی غرب در تعقیب هدف معینی، تظاهرات چند صد هزار نفری پکن را به مثابه عصیان خلق چین بر علیه رهبران حزب کمونیست و دولت اعلام کردند. کدام عقل سلیمی می‌تواند قبول کند که شرکت کنندگان در تظاهرات

گمک مالی به حزب توده ایران
یک وظیفه انقلابی است

حساب بانکی ما:

Sweden, Stockholm
Sparbanken Stockholm
NO: 040012650
Dr. John Takman

برقرار باد "جبهه آزادی و صلح"! سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"!

NAMEH MARDOM

NO: 263

13 June 1989

Addresses: 1. P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden

نشانی‌های ۱-

2. Dr. W. SILBERMAYR, PF. 398, A-1141 WIEN, ÖSTERREICH

پستی ۲-

نامه مردم